

تفسیر قرآن کریم (۳)

سوره بقره، آیات ۱۳-۲۰

استاد محمد تقی مصباح یزدی

*

تنظیم: سید احمد فقیهی

چکیده

این مقاله تفسیر آیات سیزدهم تا بیستم از سوره بقره و در بیان برخی از ویژگی ها و کارهای منافقان است. آیه ۱۳: منافقان علی رغم اظهار ایمان در برابر حق تسلیم نیستند و متهم کردن مومنان به سفاهت ناشی از روح مادی گرایی و انحراف از فطرت است و چنین امری عین سفاهت است. آیه ۱۴: منظور از شیطان، کفار قریش، یهود یا سران منافقان است و اظهار ایمان منافقان در نزد مومنان برای استهزایشان بوده است. آیه ۱۵: اظهار ایمان و اخفای کفر از سوی منافقان عین بدبختی، و توهم سعادت‌مندی باعث شده است که خداوند آنان را به مسخره بگیرد. مهلت خدا به آنان در سرکشی و طغیان، تابع سنت الهی مبنی بر رسیدن هر موجودی به کمال در مسیر انتخاب خود است. آیه ۱۶: تعبیر «خرید ضلالت در عوض هدایت» در باره منافقان به دلیل دسترسی آنان به هدایت الهی است و عبارت «فَمَا رِيحَتْ تُجَارَتُهُمْ» بیانگر از اساس سود نداشتن ایمان ظاهری آنان است. آیه ۱۷: سرگردانی و گمراهی منافقان همچون کسی است که در تاریکی برای یافتن راه آتشی می‌افروزد ولی خداوند آن را فوراً خاموش می‌کند و او را در گمراهی و تاریکی مضاعف، سرگردان وامی‌نهد. آیه ۱۸: کری، لالی و کوری منافقان مربوط به همین دنیا و به سبب بهره نگرانتیشان از ابزارهای شناخت، در مسیر سعادت است. آیه ۱۹ و ۲۰: وضع اهل نفاق شبیه کسی است که در نهایت حیرت و اضطراب و وحشت به سر می‌برد و از تقدیر الهی نیز نمی‌تواند بگریزد.

کلید واژه‌ها: تفسیر قرآن ، سوره بقره، صفات منافقان، استهزاء، تشبیهات قرآن.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِن لَّا يَعْلَمُونَ (بقره: ۱۳). و چون به آنان گفته شود: ایمان آورید، آن گونه که مردم ایمان آورده‌اند، گویند: «آیا مانند بی‌خردان ایمان بیاوریم؟!». آگاه باشید آنان خود بی‌خردند ولی نمی‌دانند.

یکی دیگر از ویژگی‌های منافقان این است که هرگاه پیامبر گرامی اسلام ﷺ یا مؤمنان به آنان می‌گفتند شما هم مانند سایر مردم ایمان بیاورید، می‌گفتند: آیا همانند مردم کم عقل و سبکسر ایمان بیاوریم. در این آیه خداوند می‌فرماید: آگاه باش که خود اینان کم عقل‌اند، ولی نمی‌دانند.

از آیه فهمیده می‌شود که منافقان طبقه ممتازی بودند و برای خود برتری فکری و عقلی قائل بودند و روش نفاق خود را دور اندیشی می‌پنداشتند و روش مؤمنان را ساده‌لوحی، کم عقلی و سفاهت تلقی می‌کردند؛ چون می‌دیدند شماری از مسلمانان خانه و زندگی خود را رها و مهاجرت کرده‌اند و در شهری غریب با یک لقمه نان زندگی می‌کنند؛ در حالی که در شهر خود امکانات فراوانی داشتند و دسته دیگری از مسلمانان اموال خود را در اختیار مهاجرین قرار داده‌اند و برای رهبری که از شهر آنها نیست، فداکاری و کمک می‌کنند تا با گروهی که از خود آنها نیستند، بجنگند. از سوی دیگر به نظر منافقین، جنگ هم جنگی عاقلانه نبود؛ زیرا عده‌ای با نیرو و امکانات بسیار اندک در برابر گروهی انبوه با ساز و برگ فراوان جنگیدند و چنین جنگی از نظر آنها سرنوشتی جز شکست نداشت. به نظر آنان این روش سفاهت بود و خود را در پیروی از پیامبر معذور می‌دانستند و معتقد بودند که مقتضای عقل احتیاط است و باید هر دو طرف را برای خود حفظ کنند تا هر گروهی که غالب شد، راه دوستی با او باز باشد.

نکات آیه

نکته اول: در بخش اول آیه (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ) این سؤال مطرح است که منافقان مدعی بودند به خدا و روز قیامت ایمان دارند، پس چگونه به آنها گفته شده که ایمان بیاورید؟ نکته دیگر اینکه چرا منافقان ایمان مردم را به ایمان سفها تشبیه کردند؛ چه، این کلام از منافقان در حقیقت اظهار کفر آنهاست نه اخفای کفر؟

در این زمینه برخی مفسران توجیهاتی کرده‌اند که محل تأمل است. می‌توان گفت که منافقان ادعا می‌کردند به خدا و روز قیامت ایمان دارند، ولی تسلیم پیامبر گرامی اسلام ﷺ نبودند و این از اعمال و گفتار آنها به خوبی روشن بود. از جمله در اختلافات به جای مراجعه به پیامبر ﷺ به قضات جاهلیت رجوع می‌کردند. قرآن در این مورد می‌فرماید: فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً (نساء: ۶۴)؛ نه، به خداوندگارت سوگند که آنان ایمان ندارند مگر آنکه تو را در آنچه میانشان اختلاف هست داور قرار دهند و آنگاه از آنچه دآوری کرده‌ای در باطن خویش هیچ دلتنگی نیابند و کاملاً بر آن گردن نهند.

در آیه یاد شده خداوند قسم یاد می‌کند که این گروه ایمان نمی‌آورند مگر آن که در مراجعات شما را حکم و مرجع قرار دهند و در مراجعه به شما و تأیید دآوری شما هیچ گونه دلتنگی و ناراحتی احساس نکنند و کاملاً تسلیم شوند، در غیر این صورت ایمان ندارند. ایمان سایر مردم این گونه بود که کاملاً تسلیم مرجعیت دینی، سیاسی و قضایی پیامبر ﷺ بودند و از دستورهای او اطاعت می‌کردند، ولی منافقان چنین ایمانی نداشتند و حتی در ظاهر هم چنین ایمانی را ادعا نمی‌کردند.

تفسیر قرآن کریم (۳) سوره بقره، آیات ۱۳-۲۰ ♦ ۴

اما در بخش دوم آیه (أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ) خداوند به شدت با منافقان برخورد می‌کند و به مسلمانان می‌فرماید: قطعاً سفیه حقیقی، تنها منافقان‌اند و احتیاط و دور اندیشیِ نفاق‌آمیز آنان را تخطئه می‌کند و عین سفاهت می‌داند.

نکته دوم: علنی یا مخفیانه بودن سخن منافقان است؛ آیا منافقان جمله أُنُومِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ را علنی اظهار می‌کردند یا مخفیانه و در بین خود می‌گفتند؟ احتمال دارد که مخفیانه و میان خود و شیاطین مطرح می‌کردند، ولی این احتمال هم وجود دارد که آنان در اعتراض به مسلمانان مخالفت خود را آشکارا بیان می‌کردند. مؤید این احتمال آن است که طبق ظاهر آیه منافقان در پاسخ به مسلمانان که به آنان می‌گفتند: آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ، اظهار می‌داشتند که أُنُومِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ.

نکته سوم: راز سفیه بودن منافقان چیست؟ قرآن کریم با هشدار به مسلمان و با تأکید فرموده است: سفیه حقیقی منافقان‌اند. علت آن این است که آنان میزان عقل و سفاقت را منافع مادی و مصالح دنیایی و از دست دادن آن می‌دانستند. این معیار و طرز فکر مادی‌گرایانه از نظر اسلام مردود است و علت آن، انحراف فطرت از مسیر صحیح و غلبه هوا و هوس است. فطرت انسان سالم و عقل سلیم، ملاک مصلحت را فقط منافع مادی زودگذر و فناپذیر نمی‌داند و پیروی از چنین معیاری عین سفاقت است و چه سفاقتی از این بدتر که روزی ببینند دوراندیشی آنان نتیجه‌ای جز آتش و عذاب الهی نداشته است و مؤمنانی که منافقان آنها را سفیه می‌پنداشتند، در جوار رحمت الهی در بهشت برین به سر می‌برند.

نکته چهارم: در آخر آیه قبل درباره آنان به «لایشعرون» تعبیر کرد و در آخر این آیه تعبیر «لایعلمون» درباره آنان آمده است، علت این تفاوت در تعبیر چیست؟ در پاسخ می‌توان گفت چنان که گذشت، در «شعور» مفهوم درک ظرایف و دقایق و ریز بینی نهفته است ولی «علم» اصل درک و آگاهی است. شاید منافقان نیروی تشخیص اصلاح و افساد را داشتند و از افساد بودن کار خود آگاه بودند، ولی دقت و

تفسیر قرآن کریم (۳) سوره بقره، آیات ۱۳-۲۰ ♦ ۵

ریز بینی نمی کردند و آن را به کار نمی بستند؛ لذا در آیه قبل که مربوط به اصلاح و افساد بود، عبارت لایشعرون آمده است؛ ولی کسی که سفیه باشد دیگر نمی تواند سفاهت خود را درک کند. منافقان که با معیار مادی گرایی قضاوت می کنند، سفیه بودن خود را درک نمی کنند و از آن آگاه نیستند؛ از این رو، در این آیه به لایعلمون تعبیر شده است، زیرا علم کشف واقع است.

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ (بقره: ۱۴). و آنگاه که مؤمنان را دیدار کنند، گویند ایمان آوردیم و چون با دیو سیرتان خود خلوت کنند، گویند ما با شما ایم، ما تنها [مؤمنان] را ریشخند می کنیم.

بررسی واژه‌ها

خلوا، خلی به و الیه یعنی خلوت کرد و سرّی سخن گفت و نیز احتمال دارد که به معنای «مضی»

یا «افاضوا» یعنی «رفتن» هم باشد و این معنی در آن نهفته باشد.^۱

شیطان، یا اسم مرتجل است یا صیغه فیعال^۲ از شطن به معنای دوری از حق است و یا از شاط یشیط به معنای هَلْکَ (نابود شد) و شاید در آن، معنای مکر و حقه بازی هم باشد.^۳

استهزاء، از ماده «هزء» به معنای خفت، سبکی و سرعت آمده و استهزا یعنی سبک شمردن و سبک کردن دیگری^۴ که معمولاً با اظهار مطالب خالی از حقیقت و با مضحکت همراه است.

نکات آیه

نکته اول: شیاطین چه کسانی هستند؟ آیا همه منافقان این گونه بودند که وقتی مؤمنان را می دیدند اظهار ایمان می کردند و زمانی که با شیاطین خود خلوت می کردند می گفتند که ما با شما ایم، یا اینکه تنها عده‌ای از آنها این گونه بودند؟ در صورت اول

تفسیر قرآن کریم (۳) سوره بقره، آیات ۱۳-۲۰ ♦ ۶

که همه منافقان این گونه بودند، پس شیاطینی که با آنها خلوت می کردند چه کسانی بودند و اگر عده‌ای از آنان چنین بودند، پس شیاطین چه کسانی هستند؟ برخی در پاسخ گفته‌اند که در صورت اول که منظور همه منافقان باشد، شیاطین، کفار قریش و یهودند^۵ و در صورت دوم که منظور برخی از منافقان یعنی مردم ساده لوح باشند که اظهار ایمان می کردند، شیاطین سران و اکابر آنها از منافقان بودند.^۶

نکته دوم: منظور از «آمناء» چیست؟ اینکه منافقان در برخورد با مؤمنان می گفتند: «آمناء»، دو احتمال دارد: یکی این که منظور ایمان کامل همراه با تسلیم در برابر پیامبرگرامی اسلام ﷺ باشد و احتمال دوم که بهتر به نظر می رسد این که همان اظهار ایمان به خدا و روز قیامت باشد که در این صورت «آمناء» تأکید مضمون آیه هشتم این سوره و نیز مقدمه‌ای برای بیان استهزای منافقان است. علت تکرار آن، بیان مطلب جدید یعنی همان خلوت کردن نزد شیاطین است.

نکته سوم: قسمت اخیر آیه یعنی «انما نحن مستهزئون» جواب از سؤال مقدر است. گویا شیاطین از آنها می پرسند: شما که ادعای با ما بودن دارید، پس چرا نزد مؤمنان می روید و ادعای ایمان می کنید؟ منافقان در پاسخ می گویند که ما قصدی غیر از مسخره کردن مؤمنین نداریم.

منافقان چون از اشراف بودند و مؤمنان وضعیت مادی خوبی نداشتند، مؤمنین را مسخره می کردند؛ برای مثال می گفتند: می خواهیم ایمان بیاوریم تا به شما کمک کنیم!

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمْدُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (بقره: ۱۵). خداوند آنان را ریشخند می کند و مهلتشان می دهد تا در سرکشی خویش سرگشته و کور دل بمانند.

بررسی واژه‌ها

یعمهون، عَمَهُ، به معنای سرگردانی و تحیر در گمراهی است؛ عَمَهُ يَعْمَهُ: تردد فی

الضلالة.^۷

تفسیر قرآن کریم (۳) سوره بقره، آیات ۱۳-۲۰ ♦ ۷

طغیان: از حد گذشتن و سرکشی نمودن، برگرفته از «طغی الماء» است؛ یعنی آب از اندازه بالا آمد.^۸

از جمله مظاهر نفاق و تجسم آن در شئون مختلف زندگی منافقان این است که هرگاه با مؤمنان روبه‌رو می‌شوند اظهار همراهی و موافقت و ادعای ایمان می‌کنند، ولی در باطن آنان را مسخره می‌کنند و همین اظهار ایمان را وسیله مسخره و دست‌انداختن مؤمنین قرار می‌دهند.

نکات آیه

نکته اول: استهزای خدا نسبت به منافقان چگونه است؟ آنان به سبب برخورداری از موقعیت اجتماعی و جایگاه و منزلتی که برای خود قائل بودند، مؤمنان را که از جهت مالی ضعیف بودند، مسخره می‌کردند؛ ولی از واقع امر غافل بودند که در مقابل قدرت نامتناهی خداوند نمی‌توانند کاری کنند و همین مؤمنین که به ظاهر فقیرند، در پناه چنان عزت و قدرتی قرار دارند که هر قدرت و عزتی از آنجا سرچشمه می‌گیرد و منافقان به قدری ناتوانند که حتی خوشبختی خود را تشخیص نمی‌دهند. آنان می‌پندارند با اظهار ایمان و اخفای کفر راه سعادت خود را پیموده‌اند در حالی که این کار عیناً سبب بدبختی آنهاست و این همان استهزای خداوند نسبت به آنهاست. خداوند از این طریق آنها را در ضلالت و سرگردانی نگه می‌دارد.

نکته دوم: چگونه خداوند به سرکشی ضلالت‌بار منافقان مهلت می‌دهد یا می‌افزاید (و یمدهم فی طغیانهم یعمهون)؟ آیا این از منافقان نسبت به ضلالت‌شان سلب مسؤولیت نمی‌کند و آنان مجبور به گمراه شدن نیستند؟

در پاسخ باید گفت: این آیه مانند آیه «فزادهم الله مرضاً» می‌باشد و توضیح همان است که در آنجا گذشت سنت الهی بر این قرار گرفته که هر کسی در هر راهی که انتخاب کند در آن پیشرفت خواهد کرد: كَلَّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا

تفسیر قرآن کریم (۳) سوره بقره، آیات ۱۳-۲۰ ♦ ۸

كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (اسراء: ۲۱)؛ همه را، این گروه و آن گروه را از عطای خداوندگارت مدد رسانیم و عطای خداوندگارت [از کسی] بازداشته نیست. در این آیه خداوند مردم را به دو دسته طالب دنیا و طالب آخرت تقسیم و سپس به عنوان یک سنت الهی بر همه حکم می‌کنند که همه را کمک می‌کنیم تا به هدف خود برسند. خداوند فیاض است، به هرکس هرچه بخواهد و استعدادش را داشته باشد می‌دهد تا به فعلیت برسد و این جهان برای همین آفریده شده که انسان‌ها در توانمندی‌ها و استعدادهای خود استکمال یابند و هرکسی در راهی که خود برگزیده پیشرفت کند؛ سعید در سعادت و شقی در شقاوت کامل شود و مقصود از امداد منافقان از سوی خداوند چیزی بیش از این نیست. پس مجبور نیستند و در برابر ضلالت خود مسؤول‌اند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (بقره: ۱۶)؛ اینانند که گمراهی را به بهای هدایت خریدند پس تجارتشان سود نکرده و راه یافته نبودند.

این آیه تأکید دارد که زمینه‌های هدایت برای منافقان فراهم بوده و آنان می‌توانستند اسلام را بپذیرند و مدارج عالی کمال را بیمایند، اما مسیر ضلالت را انتخاب کردند و هدایت را از دست داده، ضلالت را برگزیدند، گمراهی را به بهای هدایت خریدند و این داد و ستد سودی نکرد و اینان راه یافته نبودند.

نکات آیه

نکته اول: عبارت اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ این سؤال را به ذهن می‌آورد که خریدار باید چیزی را در اختیار داشته باشد تا آن را به فروشنده بدهد و کالای مورد نظر را در مقابل آن دریافت کند. در حالی که منافقان گمراه بودند و هدایتی نداشتند تا در مقابل آن چیزی بگیرند؟

در پاسخ برخی مفسران گفته‌اند: چون هدایت در دسترس آنها بود و به ظاهر هم آنان ادعای هدایت می‌کردند، به منزله کسی که آن را دارد، شمرده شده‌اند. در واقع تعبیر اشتراء استعاره است؛ یعنی کسی که می‌تواند گوهر ارزنده‌ای را به دست بیاورد اما آن را نگیرد و خرمهره‌ای را بگیرد. در این جا کار منافقان تشبیه شده به کسی که گوهری را با خرمهره عوض کرده‌اند. منافقان هم حقیقتاً هدایت نداشتند، ولی می‌توانستند آن را به دست بیاورند؛ با این حال به جای آن ضلالت و گمراهی را برگزیدند.^۹

نکته دوم: در خرید و فروش خریدار یا فروشنده سود یا زیان می‌کند و سود را به خریدار یا فروشنده نسبت می‌دهند، ولی در آیه سود به تجارت نسبت داده شده و گفته شده است: فماریحت تجارتهم. درباره راز آوردن این تعبیر بعضی از مفسران گفته‌اند: این عبارت مجاز عقلی و مجاز در اسناد و مقصود این است که «فما ربحوا فی تجارتهم»؛ یعنی منافقان در تجارتشان سودی نکردند.^{۱۰} ولی بعضی گفته‌اند که اسناد حقیقی است و این تعبیر در غایت فصاحت و بلاغت است و در واقع کار منافقان، یعنی از دست دادن هدایت و برگرفتن ضلالت، عین زیان و ضرر است و هیچ اثر و نتیجه را مفیدی در بر ندارد.

نکته سوم: رابطه جمله «وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ» با جمله «اشْتَرَوْا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى» چیست؟ اگر ضلالت را خریده‌اند دوباره طرح هدایت یافته نبودن آنان برای چیست؟ مفسران در پاسخ، این مسئله را به دو صورت تفسیر کرده‌اند:

۱. جمله آخر آیه ارتباطی با جمله قبل از «فما ربحت تجارتهم» ندارد و منافقان در واقع دوبار و با دو جمله مستقل سرزنش شده‌اند: یکی اشْتَرَوْا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ؛ یعنی اولاً ضلالت را با هدایت عوض کردند و در نتیجه در معامله سودی نبردند؛ و بار دوم با جمله «وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ»، راه یافته نبودند.^{۱۱}

۲. این جمله ادامه جمله قبل است؛ یعنی فما ربحت تجارتهم و ماکانوا مهتدین فی تجارتهم.^{۱۲} به سخن دیگر آنها راه تجارت و خرید و فروش را نمی دانستند؛ اگر می دانستند که چگونه تجارت کنند، گمراهی را با هدایت عوض نمی کردند.

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِينَ اسْتَوْقَدُوا نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ. صُمُّ بُكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (بقره: ۱۷ و ۱۸)؛ دوستان آنان، داستان کسی را مانند که آتشی برافروخت تا راه خود را بیابد؛ پس چون آتش پیرامونش را روشن ساخت، خداوند روشنایشان را ببرد و آنان را در تاریکی‌ها وا گذاشت که هیچ نبینند. کران [از شنیدن حق] گنگان [از گفتن حق] کوران [از دین حق] اند و [از گمراهی] باز نمی گردند.

بررسی واژه‌ها

استوقد از «وقد» است، و استیقاد یعنی به زحمت آتش روشن کردن. فرق استوقد و اوقد این است که استوقد به معنای با سختی و زحمت آتش را روشن کردن است؛ باید بسیار گشت و کوشید تا آتشی برافروخت، ولی معنای اوقد ناراً، یعنی آتشی برافروخت.

صُمُّ جمع اصم به معنای کر^{۱۳} و بُكُمْ جمع اَبْكُمْ به معنای لال^{۱۴} و عُمَى جمع اَعْمَى به معنای کور^{۱۵} است.

در این آیه خداوند حال منافق جماعت را به حال کسی تشبیه می کند که در بیابانی تاریک گم شده راه به جایی نمی برد؛ با زحمت و سختی آتشی را روشن می کند تا راهی را بیابد، ولی همین که اطراف خود را می بیند، ناگهان آتش خاموش می شود و علاوه بر تاریکی به یأس و ناامیدی دچار می گردد و هیچ راه چاره‌ای نمی یابد و همه امکانات راه‌یابی را از دست می دهد؛ مانند کسی که کور و کر و لال است و نمی تواند از هیچ یک از ابزارهای راه‌یابی استفاده کند.

نکات آیه

نکته اول: یکی از نکات شایان توجه در این آیه شریفه آن است که مثال، که حالت منافقان به حال آن تشبیه شده (کمثل الذی استوقد ناراً) مفرد است، ولی ممثّل آن یعنی ضمیر «هم» در «مثلهم» جمع آمده است.

صاحب المنار برای ایجاد همخوانی میان مثال و ممثّل گفته است: کلمه «الذی» مانند کلمات «من» و «ما» در زبان عربی هم برای مفرد به کار می‌رود و هم برای جمع؛ بنابراین مانند آن است که گفته شود: «مثلهم کمثل الذین استوقدوا ناراً»، پس همخوانی مد نظر در مثل و ممثّل فراهم است. وی سپس می‌افزاید: آتش افروختن مثال اظهار ایمان از سوی منافقان است و روشن شدن اطراف، مثال برای استفاده منافقان از ایمان ظاهری است و از بین رفتن نور، مثال برای مردن منافقان یا رسوایی آنان است. پس سه چیز در ممثّل تشبیه به سه چیز در مثال شده و به عبارت دقیق‌تر سه مثال و سه ممثّل در آیه شریفه ذکر شده است.

اما این سخن نادرست و مستلزم به کار رفتن کلمه فاقد فصاحت و بلاغت در قرآن کریم و نیز بر خلافت ظاهر آیه شریفه است؛ زیرا استعمال کلمه «الذی» در معنای جمعی «الذین»، رکبیک و خلاف فصاحت و بلاغت است و با فصاحت و بلاغت اعجاز‌آمیز قرآن سازگار نیست. ظاهر آیه شریفه آن است که در آیه بیش از یک تشبیه، و یک مثال و یک ممثّل وجود ندارد. وصف و حال منافقان به وصف و حال کسی که آتشی برافروخته، تشبیه شده است. این نوع تشبیه را تشبیه مرکب می‌نامند. در تشبیه مرکب اجزا به یکدیگر تشبیه نمی‌شوند، بلکه حالت مثال به حالت ممثّل تشبیه می‌شود و این دو حالتی که در آیه شریفه آمده است با یکدیگر همخوانی کامل دارد؛ به این صورت که در آیه شریفه انسانی تک و تنها در نظر گرفته شده که در بیابانی تاریک به زحمت آتشی افروخته است، ولی به محض آن که اطرافش را روشن می‌سازد، خداوند

تفسیر قرآن کریم (۳) سوره بقره، آیات ۱۳-۲۰ ♦ ۱۲

آن نور را از بین می‌برد و فضا کاملاً تاریک می‌شود؛ در نتیجه امید یافتن مسیر نجات به کلی از او سلب می‌شود و در تاریکی کامل و با نومیدی کامل یکه و تنها در حیرت و سرگردانی رها می‌شود. آیه شریفه این حالت حیرت و سرگردانی در تاریکی و نومیدی را مجسم می‌سازد و حالت منافقان را در موضوع ایمان ظاهری و بهره‌مند نشدن از ایمانشان، به چنین فردی تشبیه می‌کند. مفرد آمدن مثال و جمع آمدن ممثل برای نشان دادن و تأکید بر شدت سرگردانی و حیرت است؛ زیرا شخص تنها در چنین شرائطی ترس و حیرتش بسیار بیشتر و شدیدتر است.

نکته دوم: در آغاز آیه شریفه «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا»، صله کلمه الذی یعنی «استوقد ناراً»، و ضمیر حوله که به موصول بر می‌گردد، مفرده آمده، ولی ضمائر بعدی در «ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لایبصرون»، جمع آمده است.

رشید رضا در تفسیر المنار بر اساس مبنای نادرستش که در نکته اول گذشت، معتقد است چون «الذی» هم به معنای مفرد و هم به معنای جمع (الذین) به کار می‌رود، ضمائر بعد از آن، گاه مفرد و گاه جمع به کار رفته است.

اما این سخن نیز تکلف‌آمیز است و بر مبنای نادرستی استوار است. علاوه بر آن، تأیید این سخن موجب از بین رفتن نکته ظریفی است که در بیان مثال با چنین تعبیری نهفته است. توضیح آن که استعمال الذی در معنای جمعی، در گفت‌وگوهای عرفی هم زشت و رکیک است چه رسد به قرآن مجید که در اوج فصاحت و بلاغت است. از سوی دیگر قرآن کریم هنگامی که به بیان مثال و خصوصیات آن می‌پردازد، پیش از آن که همه خصوصیات مثال را بیان کند، به تطبیق مثال بر ممثل اقدام می‌کند و با این فن بلاغی، هم کمال ایجاز را رعایت نموده و هم شدت مماثلت میان مثال و ممثل را بیان کرده است. این دو نکته بر اساس توجیه رشیدرضا قابل استفاده نیست.

تفسیر قرآن کریم (۳) سوره بقره، آیات ۱۳-۲۰ ♦ ۱۳

نکته سوم: استاد علامه طباطبایی در وجه جمع آمدن کلمات در عبارت «و ترکهم فی ظلمات لایبصرون» می‌فرماید: جمع آوردن ظلمات به اعتبار ظلمت قبل از آتش روشن کردن و ظلمت یأس و ناامیدی و ظلمت حیرت و سرگردانی است.^{۱۶}

نکته چهارم: در این که جمله، وصف حال منافقان در دنیاست یا وصف آنان در آخرت، دو احتمال وجود دارد:

۱. مقصود از صفات ذکر شده برای منافقان حالت بعد از مرگ آنهاست؛ یعنی آنان بعد از مرگ نمی‌توانند از ایمان ظاهری استفاده کنند و ادراکات سمعی و بصری از آنان سلب می‌شود و حتی قادر به تکلم نخواهند بود. این وجه مخالف ظاهر آیه است.

۲. مقصود مطابق ظاهر آیه، حال زندگی دنیایی آنهاست؛ یعنی به طوری در معاصی غوطه‌ور شده‌اند که قدرت درک حقایق از آنها سلب شده است و در نتیجه نمی‌توانند از راه غلطی که پیموده‌اند برگردند و گذشته را جبران کنند؛ لذا می‌فرماید: «فهم لا یرجعون» نظیر آیه: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْلَئِكَ هم الغافلون (اعراف: ۱۷۹)؛ هر آینه بسیاری از پریان و آدمیان را برای دوزخ بیافریدیم [سرانجامشان به دوزخ می‌رسد، زیرا] دل‌هایی دارند که با آن [حق را] در نمی‌یابند و چشم‌هایی دارند که با آن [حق را] نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن [حق را] نمی‌شنوند. اینان بسان چهارپایان‌اند، بلکه گمراه‌ترند هم‌اینان‌اند غافلان.

أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (بقره: ۱۹ و ۲۰)؛ یا [داستان آنان به داستان گرفتاران در] بارانی تند از آسمان ماند که در آن، تاریکی‌ها و رعد و برقی است که از بیم مرگ انگشتان خویش را در گوش‌هایشان می‌کنند، و خدا بر کافران محیط است.

بررسی واژه‌ها

صیْبُ بارانی است که با شدت ریزش کند.^{۱۷} رعد، صدای برخورد ابرها است، برق نوری است که از برخورد ابرها به وجود می‌آید.^{۱۸} ابرها توده‌های بخاری هستند که در فضا پراکنده‌اند. گاهی باد ابری را که دارای الکتریسته مثبت است با خود پایین می‌آورد و از زمین الکتریسته منفی می‌گیرد؛ وقتی بالا می‌رود اصطکاک قوه مثبت و منفی برق تولید می‌کند. صاعقه آتشی است که بر اثر اصطکاک ابرها به وجود می‌آید. خطف، با سرعت گرفتن و ربودن است.^{۱۹}

در این دو آیه، که مثال دیگری برای بیان حال منافقان است، می‌فرماید: حال آنها در سرگردانی و حیرت مانند کسی است که در بیابانی گرفتار باران شدیدی همراه با تاریکی شدید و رعد و برق و صاعقه‌های آسمانی شده و نزدیک است که برق نور چشم آنان را از بین ببرد و از ترس مرگ و صاعقه، انگشتان خود را در گوش‌های خود می‌گذارند. ولی خداوند به کافران احاطه دارد. هرگاه برقی بجهت قدمی برمی‌دارند و چون خاموش شود، می‌ایستند، و اگر خدا می‌خواست، نور چشم و گوش ایشان را می‌گرفت و خدا بر هر چیزی تواناست.

این مثال جهات مختلفی از حیرت و اضطراب و نگرانی منافقان را مجسم می‌کند. از یک سو ریزش باران شدید انسان را به فرار وامی‌دارد، به خصوص هنگامی که همراه با صاعقه باشد؛ و از سوی دیگر صدای مهیب رعد ترس ایجاد می‌کند، به گونه‌ای که انگشتان خود را در گوش فرو می‌کند و از طرفی تاریکی‌های شب و تراکم ابر و نزول باران، راه‌ها را ناپیدا می‌کند و شخص از یافتن راه نجات مأیوس می‌شود. ناگهان برقی می‌درخشد، اندکی فضا را روشن می‌سازد، در نور برق چند قدمی بر می‌دارد، ولی بی‌درنگ آن نور از بین می‌رود و هوا دوباره تاریک می‌شود. خود نور برق نیز برای گمراهان بلایی دیگر است؛ چون شدت آن، چشم‌های آنان را ناراحت می‌کند و نزدیک

است که آنها را بر باید. این مثال با جهات مختلف حالت حیرت و وحشت‌انگیزی را مجسم می‌کند و حال منافقان را به حال چنین کسی تشبیه می‌کند، که در این وحشت و حیرت به سر می‌برد. همان گونه که در توضیح آیه قبل بیان شد، تشبیه از نوع مرکب است و به تطبیق جزئیات مثال بر ممتل نیاز نیست، بلکه در این گونه موارد، فقط حالت مثال به حالت ممتل تشبیه می‌شود.

نکات آیه

نکته اول: مقصود از ظلمات که به صورت جمعی آمده، عبارت است از تاریکی شب، ظلمت تراکم ابرها و ظلمت باریدن باران.

نکته دوم: این که چرا در «یجعلون اصابعهم فی آذانهم» تعبیر «اصابع» (انگشتان) آورده، با این که قاعدتاً باید «انامل» (سرانگشتان) گفته شود، چون گوش گنجایش همه انگشت را ندارد، بلکه فقط سرانگشت در گوش جای می‌گیرد؟

شماری از مفسران می‌گویند: این تعبیر برای رساندن شدت و کثرت اضطراب و وحشت است؛ یعنی به قدری ناراحت‌اند که گویا می‌خواهند تمام انگشتان خود^{۲۰} را در گوش کنند.

نکته سوم: تعبیر «حذر الموت» بر کمال اضطراب و وحشت دلالت دارد؛ یعنی به گونه‌ای مضطرب‌اند که نمی‌دانند بستن گوش ارتباطی با هلاکت آنها ندارد.

نکته چهارم: مقصود از جمله «و الله محیط بالکافرین» چیست؟ البته روشن است که خداوند بر همه چیز احاطه دارد، چون وجود هر چیزی قائم به وجود خداوند است؛ ولی در اینجا منظور فهماندن این نکته است که منافقان می‌خواهند از تقدیرات الهی بگریزند و از زیر بار تکلیف شانه خالی کنند، ولی خداوند راه فرار را بر ایشان مسدود و از همه طرف آنان را احاطه کرده است. چنان که شخص مورد مثال از یک سو مجبور به فرار می‌شود و از سویی راه فرار ندارد. در واقع عوامل متضاد او را زیر منگنه فشار

تفسیر قرآن کریم (۳) سوره بقره، آیات ۱۳-۲۰ ♦ ۱۶

می دهد، به طوری که اضطراب و طوفان عجیبی در روح او پدید می آید. حال منافقان این گونه است از یک طرف زیر بار خدا و پیامبر نمی روند، و از طرفی به کفار پناه می برند؛ لذا در ظاهر ادعای ایمان می کنند ولی این ایمان ظاهری سودی برای آنها ندارد.

نکته پنجم: خداوند در آیات ۱۷ تا ۲۰ دو مثل برای حال منافقان ذکر کرده است. برخی از مفسران گفته اند: این دو مثال هر یک بیان حال دسته ای از منافقان است. مثال اول برای دسته ای است که به کلی نور هدایت در دلشان خاموش و نور عقل و معرفت از ایشان سلب شده، لذا درباره آنها می فرماید: «ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لایبصرون». اما مثال دوم برای کسانی است که به کلی از نور هدایت محروم نشده اند و گاهی پرتوی از آن در دل ایشان می تابد ولی زودگذر است؛ چندی قدمی بر می دارند اما بی درنگ می ایستند، لذا درباره اینها می فرماید: «وَ کَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ اَبْصَارِهِمْ؛ و از این بر می آید که هنوز از نور سمع و بصر محروم نشده اند.^{۲۱} به نظر ما این توجیه خلاف ظاهر آیه است و بهتر است بگوییم هر دو آیه بیان حال تمام منافقان است.

نتیجه گیری

۱. منافقان ادعا می کردند به خدا ایمان دارند ولی تسلیم پیامبر گرامی اسلام ﷺ نبودند و ایمان دیگر مردم را که همراه تسلیم در برابر مرجعیت دینی و سیاسی پیامبر بود، کم عقلی می دانستند و معتقد بودند که مقتضای عقل احتیاط است و باید هر دو طرف را برای خود حفظ کرد ولی قرآن این روش احتیاط را سفاهت می داند و راز سفیه بودن منافقان این است که بر اساس فکر مادی گرایانه معیار عاقل بودن را در حفظ منافع و مصالح دنیایی می دیدند، اما این طرز فکر انحراف از فطرت و عقل سلیم و دنباله روی هوس است که نتیجه ای جز آتش و عذاب الهی ندارد و این عین

سفاهت است. تعبیر «لایعلمون» در انتهای آیه ۱۳ نیز بر ناآگاهی منافقان از این سفاهتشان دلالت می‌کند.

۲. منظور از شیاطین در آیه چهاردهم کفار قریش، یهود یا سران خود منافقان است. مراد از اظهار مجدد ایمان از سوی منافقان در این آیه، ایمان به خداوند و روز قیامت است که تأکید مضمون آیه هشتم و مقدمه‌ای برای بیان استهزای منافقان و خلوت کردن آنها با شیطان است.

۳. منافقان به سبب برخورداری از موقعیت و منزلت اجتماعی، مؤمنان را که از جهت مالی ضعیف بودند، مسخره می‌کردند؛ غافل از این که مؤمنان در پناه کسی هستند که هر قدرت و عزت و منزلتی از او سرچشمه می‌گیرد و آنها به خیال خود با اظهار ایمان و مخفی کردن کفرشان راه سعادت را می‌پیمودند، در حالی که این عمل عین بدبختی آنان بود و این همان استهزای خدا نسبت به آنهاست.

۴. این که خداوند منافقان را در گمراهی مهلت می‌دهد یا به گمراهی آنان می‌افزاید، به معنای سلب مسئولیت از آنان و اجبارشان به گمراهی نیست، بلکه این سنت الهی است که هر کس در هر راهی که برگزیند، پیشرفت و استکمال می‌یابد.

۵. هدایت چون در دسترس منافقان بود و آن را با گمراهی عوض کردند، درباره کار آنها به «استهزاء» تعبیر شده است و الا آنها چیزی نداشته‌اند که با گمراهی معاوضه کنند. برخی مفسران تعبیر «فما ربحت تجارتهم» را که در آن سود به تجارت نسبت داده شد نه منافقان، برخی مجاز عقلی دانسته‌اند. اما برخی دیگر اسناد را حقیقی شمرده و آن را در کمال بلاغت شمرده‌اند؛ یعنی این تجارت هیچ فایده‌ای نداشته است. جمله «و ماکانوا مهتدین» به دو صورت تفسیر شده است:

۱. جمله‌ای مستقل از جمله قبل و برای سرزنش مجدد منافقان است؛ ۲. ادامه جمله

قبل است، یعنی در تجارت هدایت یافته نبودند و راه آن را نمی‌دانستند.

۶. علت این که در آیه هفدهم مثال (کمثل الذی) موصول مفرد، ولی ممثّل (مثلهم) جمع بیان شده، این است که می‌خواهد نهایت شدت مماثلت را برساند؛ یعنی منافقان در نهایت درجه حیرت و سرگردانی‌اند. مثال از نوع تشبیه مرکب است و به تطبیق جزئیات نیاز ندارد، بلکه حالت منافقان به حالت یک شخص با وضع خاص تشبیه شده است و سخن کسانی که گفته‌اند الذی در این جا به معنای الذین (جمع) است یا این که در آیه سه مثال و سه ممثّل در کار است، صحیح نیست.

۷. صفات «صمّ، بکم و عمی» که درباره منافقان ذکر شده، مربوط به همین دنیاست و نه عالم آخرت؛ یعنی آنها آنچنان در گناه غوطه‌ورند که قدرت درک حقایق را ندارند و نمی‌توانند برگردند و گذشته را جبران کنند.

۸. آیات ۱۹ و ۲۰ مثال دیگری درباره منافقان است که حالت حیرت و اضطراب و نگرانی آنها را مجسم می‌کند و در ادامه مثال آیه قبل است. آوردن تعبیر «اصابع» به جای «انامل» (سرانگشت‌ها) برای بیان شدت اضطراب آنان است. منظور از ظلمات، ظلمت تاریکی شب، ظلمت تراکم ابرها و ظلمت باریدن باران است و تعبیر «حذر الموت» بر کمال وحشت آنان دلالت دارد. مقصود خداوند از احاطه بر کافران این است که منافقان نمی‌توانند از تقدیرات الهی بگریزند و از زیر بار تکلیف شانه خالی کند.

۹. هر دو مثال ذکر شده در آیات ۱۷ تا ۲۰ بیان حال تمام منافقان است نه این که مثال اول مربوط به دسته‌ای باشد که به طور کلی نور هدایت در دل آنها خاموش شده و مثال دوم مربوط به منافقانی که هنوز پرتوی اندک از نور ایمان در دلشان باقی است. نه، چنین نیست؛ بلکه این خلاف ظاهر آیه است.

پى نوشتها

١. ر.ك: خليل بن احمد الفراهيدى ترتيب كتاب العين، ماده خلا: خلا يخلو خلاً فهو حال... والرجل يخلو خلوةً استحلّيت الملك فاخلاقه اى: خلا معى و اخلى لى مجلسه؛ احمد بن فارس بن زكريا، معجم مقاييس اللغة، ماده خلو: (خلو) الخاء و اللام و الحرف المعتل اصل واحد يدل على تعرى الشىء من الشىء. محمد ابن منظور، لسان العرب، ذيل ماده «خلو»: خلا الرجل بصاحبه و اليه و معه، عن ابى اسحق: خَلُوا و خَلَاءٌ و خَلْوَةٌ الاخيره عن الليحاني: اجتمع معه فى خلوه قال الله تعالى و اذا خلوا الى شياطينهم... و قال بعضهم: اَخْلَيْتَ بفلان اخلى به اخلاءً المعنى خلوت به.
٢. صيغته مبالغه.
٣. ر.ك: خليل بن احمد الفراهيدى، ترتيب كتاب العين، ماده شطن، الشيطان: فيعال من شطن اى يُعَدُّ؛ محمد ابن منظور، لسان العرب، ذيل ماده شطن، الشيطان: فيعال من ظن اذا بَعُد... و قيل الشيطان فعلان من شاط يشط اذا هلك و احترق.
٤. ر.ك: خليل بن احمد الفراهيدى، ترتيب كتاب العين، ذيل ماده هزه الهزه: السخرية؛ محمد ابن منظور، لسان العرب، ذيل ماده هزه، الهزه و الهزو: السخرية... و استهزأ به: سخر و قوله تعالى: انما نحن مستهزئون.
٥. ر.ك: ابو على الفضل بن الحسن الطبرسى، مجمع البيان، ج ١، ص ١٤٠: و قيل هم اليهود الذين امرهم بالتكذيب.
٦. ر.ك: همان: قيل رؤساؤهم من الكفار عن ابن عباس.
٧. ر.ك: خليل بن احمد الفراهيدى ترتيب كتاب العين، ذيل ماده عمه: عمه يعمه عَمَّها فهو عَمَّه و هم عمهون اذا تَرَدُّوا فى الضلاله.
٨. ر.ك: خليل بن احمد الفراهيدى، ترتيب كتاب العين، ذيل ماده طغى: الطغيان: الواو لغة فيه... كل شىء يجاوز القدر فقد طغى مثل ما طغى الماء على قوم نوح.
٩. ر.ك: شهاب الدين محمود آلوسى بغدادى، روح المعاني، ج ١، ص ٢٦٠: و ليس المراد بما فى حيز الثمن نفس الهدى بل هو التمكن التام منه بتعاضد الاسباب و باخذ المقدمات المستتبعه له بطريق الاستعارة كأنه نفس الهدى بجامع المشاركة استتباع الجدوى؛ زمخشري، تفسير كشاف، ج ١، ص ٦٩.
١٠. ر.ك: زمخشري، تفسير كشاف، ج ١، ص ٧٠: فان قلت: كيف اسند الخسران الى التجارة و هو لاصحابهم، قلت: هو من الاسناد المجازى و هو ان يسند الفعل الى شىء يتلبس بالذى هو فى الحقيقه له كما تلبست التجارة بالمشتري... .
١١. ر.ك: طبرسى، مجمع البيان، ج ١، ص ١٤٣.
١٢. ر.ك: همان، ج ١، ص ٧٠.
١٣. ر.ك: خليل بن احمد الفراهيدى، العين، ذيل ماده صم: الصمم: ذهاب السمع؛ لسان العرب، ذيل ماده صم:

انسداد الاذن و ثقل السمع... و رجل الصم و الجمع الصم.

^{١٤}. ر.ك: همان، الابكم: الاخرس.

^{١٥}. ر.ك: خليل بن احمد الفراهيدي، العين، ذيل مادة عمى، العمى: ذهاب البصر... رجل اعمى و امرأة عميا.

^{١٦}. ر.ك: محمد حسين طباطبائي، الميزان، ج ١، ص ٥٦.

^{١٧}. ر.ك: خليل بن احمد الفراهيدي، العين، ذيل مادة صوب: الصواب: المطر و الصيب: سحب ذو صوب.

^{١٨}. ر.ك: همان، البرق: دخيل فى العرييه.

^{١٩}. ر.ك: همان، الخطف: الاخذ فى الاستلاب.

^{٢٠}. ر.ك: زمخشري، كشاف، ج ١، ص ٨٤.

^{٢١}. محمد رشيد رضا، المنار، ج ١، ص ١٧٨.

منابع

- ابن فارس، احمد بن زكريا، معجم مقاييس اللغة، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، ١٤٠٤ ق.

- ابن منظور، محمد، لسان العرب، بيروت، دار صادر، بى تا.

- الطباطبائي، محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، قم، جماعة المدرسين بقم، مؤسسة النشر الاسلامى، بى تا.

- الطبرسى، ابوعلى الفضل بن الحسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن، بيروت، دارالمعرفة، الطبعة الثانية، ١٤٠٨ ق.

ق.

- الفراهيدي، خليل ابن احمد، ترتيب كتاب العين، قم، اسوه، ١٤١٤ ق.

- آلوسى بغدادى، شهاب الدين محمود، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم والسبع المثانى، بيروت، دارالفكر،

١٩٩٧/١٤١٧.

- رشيد رضا، محمد، تفسير القرآن الحكيم المشتهر بتفسير المنار، بيروت، دارالمعرفة، الطبعة الثانية، بى تا.

- زمخشري، محمود بن عمر، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، بيروت، دارالكتاب العربى، الطبعة الثالثة،

١٤٠٧ ق.

